

# گسترش اندیشه در نهادها

حسین لقمانیان



فکر، آن باشد که بگشاید رهی  
راه، آن باشد که پیش آید شهی

سراینده این شعر، اندیشمند سده ی هفتم مولوی در جای دیگر نیز همه ی ارزش و توان بشر را پر اندیشه می داند :

ای برادر تو همه اندیشه ای.  
پنج قرن پس از مولوی فیلسوف رنسانس فرانسوی رنه دکارت، تفکر را نشانه ی هستی دانسته و گفته است : « من می اندیشم و به همین دلیل است که هستم » و اما مولوی فکر را در کاربرد درست و مفید آن بسیار ارج می نهد، یعنی درگشودن و ره نمودن. اما پیام نهفته در کلام مولوی اینست : فکر کلید است که درهای بسته ی مجهولات را می گشاید و راه رسیدن به معلومات و حقایق را در تاریکی روشن می کند و طریق علم و آگاهی را در بحران جهل نشان می دهد.

رسالت روشنفکر، تفهیم و آگاهانیدن توده ی مردم است، از واقعیت های با هنجار و ناهنجار موجود در بطن جامعه و زمان. نوآم چامسکی زبان شناس و فیلسوف بزرگ در فرازی می گوید : برای مردم راه نشان ندهید و تعیین تکلیف نکنید، فقط به آنها بینایی ببخشید، خود راه ها را بدرستی خواهند یافت و تکلیفشان را خواهند شناخت. علت ناکامی جنبش های ما در یک قرن و نیم گذشته جز این نبوده است که رهبران بی آنکه به مردم آگاهی اجتماعی و بینایی سیاسی دهند، به هدایت خلق و راه حل نهایی پرداخته اند.

یکبار دیگر - همچون پیش و پس از آن - دیدیم که ثمر تحمیل جنبش بر جامعه یی که به بلوغ تاریخی سیاسی نرسیده است و فرهنگ انقلابی ندارد، جز مجموعه ای از شعارهای مترقی امّا ناکام نیست.

یک قوم - ملت نیز ادوار گوناگون دارد و در این میان صبوری اندیشه ورانه شرط پیروزی است. در تکامل تاریخی یک قوم بلوغ زودرس

ممکن نیست در مرحله یی می دانستیم چه نمی خواهیم اما نمی دانستیم چه می خواهیم، اما اکنون نیازها و آرمان‌های مردم رفته رفته روشن می شود، جناح بندی ها اندک اندک نمایان می شود و البته تقابل و تنازع بیشتر می گردد، این هم در روند تاریخ امری طبیعی است. آدمی هنگامی به بلوغ تاریخی می رسد، که بر کار او خیرد حاکم باشد، وگرنه کار تقلیدی و عادی در عالم حیوانات هم دیده می شود. آنچه آدمی را از حیوانات متمایز می کند اینست که کار او مسبوق به تئوری است و این مسبوقیت به تئوری است که باید مراعات گردد و حرمتش نگاه داشته شود. تدبیر، که شیوه ی انجام کار است، خود زاده از تئوری است. بشر بی تئوری زندگی نتواند کرد. اگر عنصر تئوریک ضعیف باشد ما مغلوب شیوه های شرّ و نادرست رقیبان خواهیم شد.

ما با مسائل انبوه چشمگیر روبرویم، «اعتراض» تنها مسأله ی ما، و نه، تنها شیوه ی کار ما است. اعتراض تنها کافی نیست بلکه شرط لازم است نه شرط کافی، اعتراض بخشی از کار است، و باید با تدبیر و بخردانه، بقیّه ی کار را دنبال کرد؛ سفری دور و دراز و پر بار، اما، سفر، خود تنها مقصود نیست اگر فقط سفر باشد و مقصود نباشد کار ما حرکتی است عبث؛ نه حرکتی خردمندانه و دگرگون کننده. و اما شرط کافی برای حصول این آرمان، و رسیدن به مقصود، تولید و زاینده‌گی و ابتکار همه سویه در اندیشه و کار است آنهم از راه ارتباط و همکاری و تفاهم با گفتگوی واقع بینانه و پذیرفتن مسائل انسانی با آگاهی بخردانه و منطقی.

بحث نه بر جنبش و اصلاح و انقلاب، بلکه بر سر مطالبات و خواست مردم است تا زمانی که مطالبات هست، جنبش هم هست، فتنه و جنبش زمانی می تواند پایان یابد که این خواسته برآورده شود.

همه ی تحولات کنونی به یک سری ریشه و پیش زمینه هایی در گذشته و مربوط به گذشته می شود، تاریخ بستر اندیشه ها است مهمترین نکته در این بستر شناخت دقیق از فرهنگ داخلی و آنگاه سیر دگرگونی حوادث و رخدادهاست، بی این ملاحظه و برخورد و تحلیل که لازمه ی شناخت است تعیین استراتژی امکان پذیر نیست، پس باید با دقت کامل و بی تعصب و جانبداری رابطه ی منطقی اجتناب ناپذیر علتها و معلولها معلوم گردد وگرنه چنانکه متأسفانه تا کنون بوده است، تاریخ ما تکرار مکررات است و گردش در دور دایره است. فقدان یک نگرش و استراتژی درست باعث می شود، تمام تلاشهای ما شکست بخورد و به اهدافمان نرسیم و این دردناک و تأسف بار است.

نهادهای مدنی- سیاسی ما باید خود را چنان بنا کنند که پذیرای تکثیر و تحول باشند نباید بر روی فکری واحد استوار باشند بلکه باید از ابزارهای گوناگون و افراد مختلف استفاده کنند. برای این

کار چارچوب را گشاده تر کنید، هاضمه‌ی نهاد و مجال سیاست را فراخ کنید. تنها با این روش است که می‌توان اندیشه را در نهادها گسترش داد و موفق شد.

تقدیم به خوانندگان عزیز:

کوچه‌ی دوستی و آزادی

زندگی کوچه‌ی بی‌پایانی است

آب و باغ و گل بسیار در آن

خار و خارا و گل و نسرین نیز

اندر این کوچه بُوَد

خانه‌های همه‌ی ما و شما

نام این کوچه بُوَد: «کوچه‌ی دوستی و آزادی»

نسپاریم به دشمن

کوچه و خانه‌ی خویش!